

قرآن مبین

(۳۰)

سوره قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره قیامت

روایاتی در فضیلت سوره

الباقر (علیه السلام) - مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ لَا أُقْسِمُ وَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مِنْ قَبْرِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَيُبَشِّرُهُ وَيَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى يَجُوزَ عَلَى الصِّرَاطِ وَالْمِيزَانِ.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۰۲

(ترجمه‌ها از بنده نمی‌باشد) امام باقر (علیه السلام) - هر کس به خواندن سوره‌ی لا اُقْسِمُ عادت کند و به آن عمل کند، خداوند عزوجل وی را همراه رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به بهترین حالت از قبر مبعوث می‌کند، و به وی بشارت می‌دهد و خنده بر چهره او می‌آورد تا اینکه از صراط و میزان گذر کند.

الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) - مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْقِيَامَةِ شَهِدْتُ أَنَا وَجِبْرَائِيلُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَجَاءَ وَجْهَهُ مُسْفِرٌ عَلَيَّ وَجُوهَ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۰۲

پیامبر (صلی الله علیه و آله) - هرکس این سوره را بخواند، من و جبرئیل در روز قیامت گواهی خواهیم داد که به روز قیامت ایمان داشته است. درحالی که چهره‌ی وی درخشان‌تر از چهره‌ی سایر آفریدگان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ « ١ » وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ « ٢ »

لوم:

مقایس: کلمات، تدلّ احدهما على العتب و العذل، و الاخرى على الابطاء.

التحقيق: هو انتقاد عن حالة أو عمل واقع مشافهة.

و أمّا التلومّ: فهو تفعل بمعنى أخذ اللوم و مطاوعته، و هذا معنى التمكنّ.

(در آیه) اقسام الله تعالى بيوم القيامة و بالنفس اللوامة بصورة النفس تعظيماً و تجليلاً لهما: فإنّ القيامة هي نتيجة الحياة و يوم فيه تتجلى آثار الحياة و يوم فيه تتجلى آثار جميع الاعمال و الحركات فى طول العيش، و إذا قاربت الحياة بمراقبة النفس و انتقادها و لومها دائماً ما يتراءى من التقصير فى العمل، فيكون الانسان سعيداً، و يتحصّل كمال الخير و السعادة.

در ((لا)) دو آیهى اول سورهى قيامت اقوالى مطرح است؛ که به نظر نمى رسد نيازى به بيان آنها باشد. مراد از اين

((لا)) تأکید بر قسم است، و نفى قسم نمى باشد.

طليعهى سوره، و قسم مؤكدى که در ابتدای سوره بيان شده است، روشن مى نمايد که فحوای کلی سوره دربارهى قيامت کبرى و حوادث آن است.

يوم قيامت گفته شد، با اين که روز و شب بساطش برچيده مى شود. اکثر اسامى که براى قيامت در قرآن آمده است قرين با يوم است، مانند: يوم الفصل، يوم الموعود، يوم الحساب، يوم التغابن، يوم الدين، يوم الحقّ و...؛ علّت اين است که چون روز در قيامت حقيقت آشکار مى گردد، اگر براى عده اى در دنيا حقيقت پوشيده است، در قيامت براى همگان روشن خواهد شد.

مراد از نفس لوّامه، عقل يا جان است که در دنيا انسان را ملامت مى کند. در واقع خود انسان است که در مواجهه با بدى ها يا نداشتن خوبى ها خودش را ملامت مى کند. در عرف آن را عذاب وجدان مى دانند. اما معنای آن اوسع از معنای

نزد عرف است. گویا انسان درون خویش قیامتی دارد؛ و در هر مواجهه‌ای با خود سخن می‌گوید، و خود را بازخواست می‌کند. این از عجائب باطنی انسان است. گویا موجود دیگری درون انسان است و دائماً با او حرف می‌زند، و راه را نشانش می‌دهد. تعبیر جامعی که در این خصوص در قرآن آمده است، آیات ۷ و ۸ سوره‌ی شمس است: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. این نفس از عظیم‌ترین مخلوقات الهی است، آن قدر با عظمت است که در هر دو آیه‌ی مورد بحث (سوره‌ی شمس و قیامت) مورد قسم واقع می‌شود. از عجائب آن که فهمش دشوار است و تحلیلش کار هر کس نیست همین سخن گفتن دائمی با انسان است.

اگر انسان به باطنش توجه نکرد، نفس اماره می‌گردد، چنان‌که در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی یوسف آمد: وَ مَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ. و اگر به باطنش توجه نمود، و مطابقش عمل کرد، نفس مطمئنه می‌گردد، همان‌طور که در سوره‌ی فجر آمد: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾ (در سوره‌ی فجر شرح این آیات بیان گردید).

دقت در آیاتی که بیان گردید مطالب بسیاری را برای انسان به ارمغان خواهد آورد، که یافتنی است. برای تعمیق بیشتر مطلبی عرض کنیم. انسان اگر اندکی با خود خلوت کند، و از برون خود فاصله بگیرد، هیاهویی را درون خود می‌یابد. عرفا از آن به خطورات تعبیر می‌کنند. این و راجی‌ها بی‌پایان است. گویا لحظه‌ای قطع نمی‌شود. وقتی مشغول کاری هستیم، به جهت این‌که تمرکز نسبی بر آن کار داریم، این صداها کمتر شنیده می‌شود. اما اگر بنشینیم و به روش هر کدام از ادیان و غیر ادیان مراقبه کنیم، آن قدر سر و صدا درونمان می‌شنویم که متحیر می‌مانیم. این و راجی‌ها عموماً درباره‌ی خاطرات گذشته و برنامه‌ریزی‌های آینده است. این نوشتار، تفسیر است، و قرار نیست جزوه‌ای در مراقبه باشد. این مطالب در محل خود به شکل مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. این چند سطر را به عنوان مقدمه عرض کردیم، تا درباره‌ی آیه‌ی وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ تَأْمَلُ بیشتری کنیم. خداوند به نفس و راج قسم نمی‌خورد. چرا که این و راجی‌ها ساخته‌ی ذهن است. در حالی که در سوره‌ی شمس آمد فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، خداوند است که ملهم فجور و تقوی به

نفس است. اگر انسان با هر روشی اندکی خطوراتش را کنترل کرد، و ذهنش آرام گرفت، نجوایی را درون خود می‌یابد. این نجواها نفس لوآمه است. این‌ها زلال و شفاف است. اگر آرام گرفت، و شنوای الهامات دائمی الهی گردید، در همه‌ی آنات زندگی می‌داند که چه باید بکند و چه نکند. با خدایش انس می‌گیرد، چرا که دائماً شنوای او است. البته بر هر اهل مراقبه‌ای روشن است که در دنیای امروز این آرامش ذهنی قریب به محال است. مرد می‌خواهد که از عهده‌اش برآید. دقت کنیم که خداوند ملهم دائمی است، اما این صداها در میان صداهای ذهن، و القانات شیطان گم می‌شود. باید خلوت کرد، تا تشخیص داده شود. وقتی ملاکش را یافت، دیگر این نجواها را گم نخواهد کرد.

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نُجْمَعَ عِظَامَهُ « ۳ » بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ « ۴ »

آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌هایش را (دوباره) گرد نمی‌آوریم؟! بله که می‌توانیم، حتی سرانگشتانش را نیز (مانند روز اول) موزون می‌نماییم.

معنا روشن است، خداوند در روز قیامت انسان را دوباره زنده خواهد کرد، استخوان‌های پوسیده‌اش را دوباره گرد هم خواهد آورد، و حتی انگشتانش را مانند بار اول به سامان خواهد کرد.

باور قدرت الهی تمامی شبهات مطروحه را پاسخ خواهد داد، همه‌ی شبهاتی که در خصوص قیامت مطرح شده است، ناشی از باور نداشتن قدرت خداوند متعال است؛ به همین جهت اشاره‌ای به آن شبهات نمی‌کنیم؛ چنان‌که قرآن نیز در این آیات اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است، و فقط قدرت خداوند در این آیات بیان شده است.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ « ۵ »

بلکه انسان می‌خواهد پیش رویش باز باشد (تا هر چه می‌خواهد بکند).

فجر:

التحقیق: انشقاق شیء حتی یخرج و یظهر شیء، کما فی انفجار الماء.

فجر گشایش شیء است، وقتی به شدت و وسیع باشد. امام ظرف مکان برای مستقبل است. ترکیب فجر امام در لغت یعنی گشودن پیش رو. فجور نیز از همین ریشه اخذ شده است.

آیه علت باور نکردن قیامت را بیان می‌کند. اگر انسان قیامت را باور کند، زندگی به کلی تغییر می‌کند؛ در حالی که انسان دوست دارد هر آنچه می‌خواهد بکند، و هیچ چیز جلودارش نباشد. آمدن عبارت فجر امام بسیار دقیق است. بر خلاف اکثر ترجمه‌ها که معصیت کردن معنا کرده‌اند، این آیه اعم از معصیت است. مراد آزادی مطلق است. گشودن پیش‌رو، یعنی آزاد و رها پیش برود، و هرچه می‌خواهد بکند. معصیت نیز یکی از این مصادیق است. وقتی باور به قیامت، این آزادی مطلق را از او سلب کند، ترجیح می‌دهد به کلی منکر آن شود، و خود را راحت کند.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ « ٦ » فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ « ٧ » وَحَسَفَ الْقَمَرُ « ٨ » وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ « ٩ »

خسف:

مقایس: يدلّ علی غموض و غور، و الیه يرجع فروع الباب.

می پرسد: روز قیامت کی می آید؟! وقتی چشم‌ها خیره بماند. و ماه بی نور شود. و ماه و خورشید گرد آیند.

آیه ی ٦ در ادامه ی انکاری است که در آیه ی قبل بیان گردید. گویا با حال تکذیب و تمسخر می گوید: این قیامت که می گوید پس کی خواهد آمد! روشن است کسی که در دنیا و خواهش‌های بی پایان نفسش غرق شده باشد، انتظار پایان آن را ندارد؛ و نمی خواهد باور کند که قیامت وجود دارد.

آیات ٧ تا ٩ از جمله اتفاقاتی است که در آستانه ی قیامت رخ می دهد. از هول و دهشت آن روز، چشم‌ها خیره می ماند. ماه تاریک و بی نور می گردد. و خورشید و ماه جمع می شوند. بعید نیست که مراد از جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ برچیده شدن خورشید و ماهی باشد که ما می بینیم. در آیاتی که دلالت بر حوادث قیامت دارد، وجه اشتراکی وجود دارد. این که آنچه می دیدیم و می پنداشتیم تغییر خواهد کرد، و دیگر بر روال گذشته نخواهد بود. تجمیع این موضوع در آیه ی ٤٨ سوره ی ابراهیم آمده است: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

در سُور گذشته عرض کردیم که قیامت بطن و حقیقت عالم ماده است. امروز نیز کسی مدرک حقایق باشد، همه ی این نشانه‌ها را به عیان می بیند.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُوجُ « ١٠ » كَلَّا لَا وَزَرَ « ١١ » إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ « ١٢ »

وزر:

مقایس: اصلاص صحیحان، أحدهما: الملجأ، و الآخر الثقل فی الشیء.

در آن روز انسان می‌گوید: راه فرار کجاست؟! به هیچ وجه جایی برای پناه بردن وجود ندارد. در آن روز تنها محل آرام نزد خداوند است.

روشن است که در آن روز جز خداوند هیچ پناهی وجود ندارد. اما انسان عمری را با باورهای نادرستش گذرانده است. برای همین گمان می‌کند همان‌طور که در گرفتاری‌های دنیا به دنبال راه گریز بود، آن روز هم می‌تواند راهی برای فرار پیدا کند. تصویرسازی آیات گویا چنین است که انسان با خود می‌گوید: می‌توانم راه فراری پیدا کنم؟! در پاسخ آمده است: کَلَّا؛ این کَلَّا برای انسان غیر الهی، چنان پتکی است که تمامی خیالاتش را به باد می‌دهد. به خدا پناه می‌برم.

در دنیا هم پناهی جز خداوند وجود نداشت، در همین دنیا هم إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُسْتَقَرُّ است. اما انسان با خیالات و اوهام خود خوش است، فکر می‌کند خودش است که زندگی می‌کند، و کارهایش را پیش می‌برد. در قیامت است که همه چیز عیان می‌شود. دَقَّتْ کَنیم که چیزی تغییر نمی‌کند، فقط آنچه به ظاهر مخفی بود آشکار می‌گردد.

در ذیل کریمه‌ی *إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ*، مرحوم علامه آیات زیبایی را آورده‌اند، که تکمیل کننده‌ی معنای این آیه می‌باشد:

آیه ۶ سوره انشقاق: *يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.*

آیه ۸ سوره علق: *إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْرُجْعَىٰ.*

آیه ۴۲ سوره نجم: *وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ.*

يُنَبِّأُ الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ « ۱۳ » بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ « ۱۴ » وَلَوْ أَلْفَىٰ مَعَاذِرَهُ « ۱۵ »

در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده، و از خود باقی گذاشته است با خبر می‌شود. بلی، انسان (به خوبی) بر حال خود بینا است. هر چند که عذرهایی آورد.

در آن روز انسان بر باورها و کرده‌هایش مطلع می‌شود. ما قدم باورها و اعمالی است که در دنیا انجام داده است. ما آخر کارهایی است که بعد از وفاتش نیز باقی است. در لسان عرف به آن باقیات الصالحات می‌گویند. دو مثال می‌زنیم: درمانگاهی ساخته است، و سالیان متمادی مردم از آن استفاده می‌کنند. مثال دوم: بذر خیری را در ذهن انسانی کاشته است، کسی را از گمراهی نجات داده است، به واسطه‌ی او انسان‌هایی به خیر وارد می‌شوند، و سلسله‌وار این مسیر ادامه پیدا می‌کند. در مقابل نیز انسانی را از سفره‌ی ایمان جدا کرده است. آن هم در هستی باقی می‌ماند. همه‌ی آنچه باور داشته و کرده است، او شده است. او در مسیر زندگی‌اش بارها و بارها تغییر می‌کند؛ و خود حقیقی‌اش را در قیامت مشاهده می‌کند. بارها عرض شد که اعمالش را به دستش نمی‌دهند! یا در پرده‌ای برایش نشان نمی‌دهند! بلکه خودش را می‌بیند با هر آنچه باور داشته و کرده است. آیه‌ی بعدی به وضوح گواه آن‌چه بیان کردیم می‌باشد.

انسان بر حال خویش آگاه است. مراد از بصیرت، آگاهی باطنی انسان بر حال خویش است. آن‌قدر بینا است که گفته شد بصیر است. مانند این‌که گفته شود: زیدٌ عدلٌ. وقتی که زید با عدل یکی شود، عرب نمی‌گوید ذو عدل، یا عادل، بلکه می‌گوید عدل. این جا هم به جهت شدت آگاهی بر خویش گفته شد بصیر. انسان نیازی به برون خود برای آگاه شدن از خود ندارد. همان‌طور که در ابتدای سوره عرض شد، انسان دارای نفس لوآمه است. و گفته شد که فآلهمها فجورها و تقواها. این الهامی باطنی است. انسان نزد خود همه چیز را می‌یابد. بله ممکن است آن قدر در دنیا خود را غرق کرده باشد، که امر بر او مشتبه شود، و ندای درون خود را نشنود. اما در قیامت که بساط دنیا برچیده می‌شود به خوبی خود را

می‌بیند. اگرچه بهانه بیاورد، و برای غفلت‌هایش دائماً عذر بتراشد، خود می‌داند که فقط بهانه است، و راه فراری از مواجهه با حقیقت خود ندارد.

در سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴ آمده است: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.

و در سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۵ آمده است: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

انسان با عذرتراشی انس گرفته است. در مراودات روزمره‌ی زندگی نیز دائماً مشغول عذرتراشی در نفس است. در همه‌ی امور خود را محق و حق به جانب می‌داند. در هر منازعه و حتی مواجهه‌ی عادی با دیگران مشغول بهانه‌تراشی است. این روند در مواجهه با حقیقت خود نیز ادامه دارد. هر چه در خود می‌یابد، آن قدر عذر و بهانه برایش می‌تراشد، تا عکسش را باور کند. اما همه‌ی انسان‌ها به آنچه هستند و کرده‌اند، به خوبی آگاه می‌باشند.

این کریمه از آیاتی است که بیان معیار و ملاک در آن صورت گرفته است. بعضی از آیات قرآن مانند میزان هستند. آیاتی که فهمشان دشوارتر است را می‌توان با ارجاع به آن‌ها تبیین کرد. این کریمه را می‌توان از محکومات دانست. البته منظور محکومات اصطلاحی نیست. به همین جهت عرض شد مراد آیه‌ی قبل (يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ)، برون از خودش نیست. لطفاً دقت بفرمایید.

لَا تَحْرُكَ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ « ۱۶ » إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ « ۱۷ » فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ « ۱۸ » ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ « ۱۹ »

زیانت را برای شتاب گرفتن در آن حرکت مده. (چرا که) گرد آوردن آن بر عهده‌ی ما است. پس هنگامی که آن را خواندیم، تو نیز از آن خواندن پیروی کن. آن‌گاه شرحش نیز بر عهده‌ی ما است.

این‌طور گفته‌اند که این ۴ آیه معترضه‌ای است در میان آیات سابق و لاحق. درک معنای این آیات نیاز به تأمل بسیاری دارد.

این آیات را دو به طریق مشهور معنا کرده‌اند: اول گفته‌اند مراد ادب در خواندن قرآن هنگام نزول وحی بر مردم است. یعنی صبر کن تا آیات به طور کامل نازل شود، و پس از آن بر مردم تلاوت کن. در حین نزول بر خواندن آیات شتاب مکن.

دوم گفته‌اند مراد نزول دفعی و تدریجی است. می‌گویند از آن جهت که آیات دفعتاً در شب قدر بر پیامبر نازل شده است، و پیامبر به آیات احاطه داشته است، بر خواندن آیات قبل از نزول تدریجی شتاب نکند. و متناسب با نزول به طور تدریجی آیات را تلاوت کند.

مخفی نیست که بر هر دو نظر اشکالاتی وارد است. تصویری که مفسرین در قول اول ارائه کرده‌اند چنین است که آیات در گوش پیامبر توسط جبرائیل خوانده می‌شد، و پیامبر پیش از اتمام، آیات را می‌خواندند! مگر می‌شود وحی به این صورت باشد؟! به علاوه تأدیب پیامبر، که در دانه‌ی هستی است معنا ندارد! بر فرض هم که این‌طور باشد، ایرادش چیست؟ از خود که اضافه و کم نمی‌کرده‌اند، تا نیاز باشد آیه تمام شود، و اشتباهی در تلاوت صورت نگیرد.

نظر دوم نیز دارای اشکال واضحی است، خواندن آیات پیش از وقوع شأن نزول چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ خب معلوم است که زودتر خواندن آیات برای مخاطبین آیات سؤالات جدی ایجاد خواهد کرد، چرا که نمی‌توانند معنای آن را درک کنند! به علاوه که یک انسان عادی هم می‌داند نباید این کار را انجام دهد، چرا باید به پیامبر چنین توصیه‌ای شود؟!

قول دیگری نیز در این آیه بیان شده است، که از دو قول قبلی ضعیف‌تر است. گفته‌اند پیامبر آیات را در حین وحی به سرعت می‌خواندند که مبادا از حافظه‌شان برود!!

بنابراین به نظر می‌رسد این آیات باید معنای دیگری داشته باشد. و نیاز به دقتی مضاعف دارد. به علاوه که اصل پیوستگی آیات می‌باشد، معترضه‌ای در میان آیاتی که پیوستگی کامل دارند، در سوره‌ای کوتاه، خلاف اصل است. و اگر مجبور نباشیم نباید این آیات را معترضه بگیریم. به همین جهت معنایی دیگر نیز برای این آیات می‌توان بیان کرد، که یکپارچگی آیات را نیز حفظ می‌کند؛ البته که قولی نادر است. این معنا را فخر رازی به نقل از قفال آورده است.

قفال می‌گوید مخاطب آیه پیامبر نیست، بلکه همان مخاطب آیه‌ی ۱۳ (يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) است. همان طور که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی اسراء آمد: اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلِيَّكَ حَسِيبًا. با این توضیح ترجمه‌ی آیات چنین می‌شود:

(در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده، و از خود باقی گذاشته است با خبر می‌شود. بلی، انسان (به خوبی) بر حال خود بینا است. هر چند که عذرهایی آورد.) زبان خود را مجنبان تا به آن شتاب کنی. بر ما است فراهم آوردن و خواندنش بر تو. پس چون آن را خواندیم، تو از خواندن ما پیروی کن. شرح (باور و کردارت) بر عهده‌ی ما است.

در واقع قفال می‌خواهد بگوید: از شدت دلهره و اضطراب مواجهه‌ی با اعمالش، شروع به زبان جنانیدن می‌کند، و آن‌ها را با خویش یادآوری می‌کند. در حالی که ما به حقیقت باور و اعمالش آگاهیم و او را نیز آگاه خواهیم کرد.

اقوال مهم در تفسیر این آیات را نقل کردیم. خواننده می‌داند که روش ما پرداختن به اقوال مشهور یا غیر مشهور در آیات نیست. چرا که پرداختن به اقوال باب تفکر انسان را می‌بندد. دلیل نقل اقوال در این آیات پیچیدگی آن بود. برخی از آیات قرآن در ابتدا صعب می‌نماید، و نیازمند تأمل بسیاری است. در انتها تلاشی بر فهم آیات فارغ از اقوال مطروحه می‌کنیم. آیات زیر از سوره‌ی طه در فهم آیات سوره‌ی قیامت راهگشا است.

آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره ی طه: وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا، فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا.

حقیقت و کیفیت وحی بر ما غریب و ناشناخته است. تنها راهی که می توانیم کمی به آن نزدیک شویم، درک الهام است. الهام را اکثر انسانها در طول زندگی دارند. همانطور که چندین بار این آیه بیان گردید: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. به همه ی انسانها الهام می شود، مؤمن و کافر ندارد. اما غفلت باعث می شود عده ی کمی آن را درک کنند. الهام نوعی القاء ناگهانی است. گویا دفعتاً انسان مطلبی را در قلبش می بیند. الهام با وحی فاصله ی بسیار دارد. اما ما که راهی به درک وحی نداریم، ناچار از الهام مدد می جوییم. روشن است که وحی نمی تواند شنیدن درگوش باشد! بلکه نوعی القاء است. در آیه ی ۱۱۴ سوره ی طه نمی فرماید در حین وحی تعجیل نکن، عبارت دقیق است، می فرماید قبل از این که وحی بر تو فرستاده شود، تعجیل به قرآن نکن. پیامبر اکرم حامل قرآن کریم است، وجود مبارک ایشان و قرآن کریم در هم مندرک شده اند (دقت بفرمایید که باز کردن این مطلب در این نوشتار بر حقیر ممکن نیست). بنابراین اقوال مطروحه سالبه ی به انتفاء موضوع هستند. سوره ی طه می خواهد بیان کند پیامبر اکرم پیش از نزول تدریجی وحی متناسب با شأن نزول آیات را نمی خوانند. تعظیم شأن ایشان است، نه تأدیب وجود مبارکشان.

در سوره ی قیامت نیز معنا همین است. پیامبر پیش از واقعه بر خواندن قرآن تعجیل نمی کردند. مؤید مهمی در این آیات است که این معنا را روشن تر و در عین حال عمیق تر می نماید: ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ. تبیین قرآن برعهده ی کیست؟ خداوند پیامبرش را برای چه فرستاده است؟ دقت بفرمایید.

در نهایت به اعتقاد حقیر معترضه دانستن این آیات اولی از نظری است که قفال دارد. مخاطب مستقیم آیات وقتی با ضمیر خطاب می آید پیامبر اکرم است. بعید به نظر می رسد که مخاطب شخصی باشد که در قیامت نیز دنبال عذرتراشی است. در عین حال که آیات سوره ی طه نیز مؤید همین مطلب است. اما تفاوت نظری آشکاری با دو رأی مشهور داریم، که صرفاً اشاره ای به آن در سطور گذشته کردیم، و مابقی را رها می کنیم. علم نزد خداوند متعال است.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَ تَذُرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

چنین نیست، بلکه شما شیفته‌ی دنیای زودگذر شده‌اید. و آخرت را رها کرده‌اید.

این مهم‌ترین علت بیچارگی انسان است؛ که در قرآن اشاره‌های بسیاری به آن شده است. و در سور پیشین نیز مورد بحث قرار گرفت. دنیادوستی و فراموشی آخرت عامل هلاکت انسان است. نقد را می‌چسبد و به خیال خودش نسیه را رها می‌کند. آن قدر خواسته‌هایش در این دیار زیاد است، که فرصت نمی‌کند به چیز دیگری بیندیشد، تا از خواسته‌ای رها می‌شود، خواسته‌ی دیگری در وجودش شکل می‌گیرد. امروز که فوران خواهش‌ها و امیال است. خواسته‌ها را می‌نویسند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند! اولویت بندی می‌کنند که مبدا یکی از آنها از دست برود! خب روشن است این انسان دیگر وقتی برای تأمل در امور دیگر ندارد. تعارف و بازیگری را کنار بگذاریم. تنها و تنها دلیلی که انسان با این‌که بر خود بینا است (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ)، راه خدا را انتخاب نمی‌کند، این است که در دنیا خود را غرق کرده است. واقعاً به دنیایی که حقیقتش آنی که می‌نماید نیست محبت پیدا کرده است! محبتش واقعی است اما مصداقش اشتباه است. و هیچ راهی جز رها کردن یک‌باره‌ی دنیا ندارد.

بنابراین آیه می‌فرماید: چنین نیست که شما از جهت علمی به قیامت باور نداشته باشید، یعنی دلیلی بر رد قیامت داشته باشید، بلکه مشکل شما دنیادوستی است.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ « ۲۲ » إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ « ۲۳ »

نضر:

مقایس: يدلّ علی حسن و جمال و خلوص.

التحقیق: هو لمعان و بريق فی الظاهر یعلن علی حسن حال.

سیمایشان در آن روز درخشان و نورانی است. به خداوند چشم دوخته‌اند.

ناضره در تقابل با باسره به معنای گشایش است. این گشودگی در چهره‌شان هویدا می‌شود، گویا چهره‌شان درخشان، نورانی، و سرشار از بهجت است. در سوره‌ی مطففین، آیات ۲۲ تا ۲۵ این معنا آمده است: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ.

در سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۱ نیز آمده است: فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا.

علّت این حال در آیه‌ی بعدی بیان شده است: إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ. این آیه محلّ بحث بسیاری است. سیاق آیه (جار و مجرور مقدم) انحصار را می‌رساند. در نظر به خداوند دو احتمال روشن وجود دارد: چشم ظاهر و چشم باطن.

احتمال سومی نیز در این کریمه بیان شده است که متعلّق به معتزله است. ایشان معتقدند رؤیت خداوند به هیچ وجه ممکن نیست، به همین جهت آیه را مقابل آیه‌ی ۲۵ معنا می‌کنند. بنابراین مراد از ناظره را انتظار ثواب دانسته‌اند.

به دو قول اصلی بازگردیم؛ مطابق برهان و نصوص نمی‌تواند مراد از رؤیت، دیدن با چشم ظاهر باشد. به علاوه که انحصار کریمه خود مؤید مهمّی بر آن است. در مقابل مطابق براهین و نصوص بسیار، مراد رؤیت قلب است. مراد توجّه باطنی دائمی است. این توجّه گاه‌گاه نیست، بلکه همیشگی و دائمی است. سؤال مهم این است که چه طور می‌تواند دائمی باشد؟! در حالی که انسان در دنیا به امور مختلفی متوجّه است؛ و در آخرت نیز به جنّت و نعمت‌ها متوجّه است.

مراد ربط باطنی به حقیقت ایمان است. این توجه با هیچ چیز دیگری قطع نمی‌شود. شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

محقق را که وحدت در شهود است

نخستین نظره بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید

ز هر چیزی که دید اول خدا دید

و هم‌چنین در بخش ۸ می‌گوید:

حدیث «كُنْتُ كَنْزًا» را فرو خوان

که تا پیدا بینی گنج پنهان

عدم آئینه، عالم عکس و انسان

چو چشم عکس در وی شخص پنهان

تو چشم عکسی و او نور دیده است

به دیده، دیده را هرگز که دیده است

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

چو نیکو بنگری در اصل این کار

هم او بیننده، هم دیده است و دیدار

حدیث قدسی این معنی بیان کرد

و بی یَسمَع و بی یَبصِر عیان کرد

جهان را سر به سر آینه‌ای دان

به هر یک ذره در صد مهر تابان

در این باب سخن بسیار و بسیار است، و زبان الکن بنده یارای آن را ندارد. روایتی ذیل این کریمه نقل شده است، که در این جا آن را بیان می‌کنیم:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدْتُ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مِنْكَ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهُهُ كَفَرٌ وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمَشْبُوهُونَ وَ الْمَلْحَدُونَ.

التوحيد، ص ۱۱۷

(ترجمه از بنده نیست) ابوبصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «درباره‌ی خداوند عزوجل سخن بگو؛ آیا مؤمنان در روز قیامت او را می‌بینند؟» فرمود: «آری، و قبل از روز قیامت نیز او را دیده‌اند». عرض کردم: «چه موقع؟» فرمود: «آن هنگام که خداوند عزوجل فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری». (اعراف/۱۷۲) لحظه‌ای درنگ کرد و سپس فرمود: «مؤمنین قبل از روز قیامت، در دنیا، او را می‌بینند، مگر اکنون او را نمی‌بینی؟» به حضرت (علیه السلام) عرض کردم: «فدایت شوم! این حدیث را از شما برای دیگران نقل کنم؟» فرمود: «خیر، زیرا اگر آن را روایت کنی و شخص نادانی معنای آنچه می‌گویی را درک نکند و آن را انکار کند، ممکن است این را کفر بداند. دیدن با چشم دل، مانند دیدن با چشم ظاهر نیست؛ خداوند عزوجل، از تشبیهات تشبیه‌کنندگان و کافران منزّه است.»

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ يَاسِرَةٌ « ۲۴ » تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ « ۲۵ »

بسر:

مفردات: الاستعجال بالشئ قبل أوانه. (در آیه: اشاره الی حالهم قبل الانتهاء بهم الی النار)
التحقیق: هو حصول أمر أو وقوع عمل قبل أوانه.

فقر:

مقایس: يدل على انفراج في شيء من عضو أو غير ذلك، من ذلك الفقار للظهر.
التحقیق: هو ضعف يوجب احتياجاً، و هو في قبال الغنى.

و چهره‌هایشان در آن روز گرفته است. (چرا که) می‌دانند با رفتاری مواجه می‌شوند که کمرشان را می‌شکند.

در مقابل دسته‌ی نخست افرادی هستند که گرفته و عبوسند؛ این حال در چهره‌شان نیز آشکار است. علت حالشان این است که می‌دانند با چه چیزی مواجه خواهند شد. با بلایی که فاقره است. فاقره از فقر است. فقر به معنای اتفاقی است که ستون فقرات را بشکند. وقتی ستون فقرات آسیب ببیند، انسان دیگر توانایی هیچ کاری را نخواهد داشت. فقر اصطلاحی نیز از همین ریشه آمده است. فقر انسان را زمین‌گیر می‌کند. آن‌ها می‌دانند با حالتی در قیامت حاضر شده‌اند که بی‌چاره‌اند، و هیچ راهی برای نجات ندارند؛ چرا که خود را به خوبی می‌شناسند. همان آیه‌ی ۱۴ است: **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ**. تعبیر عجیب و دقیقی در این کریمه آورده شده است.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَّ « ۲۶ » وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ « ۲۷ » وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ « ۲۸ » وَ التَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ « ۲۹ » إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ « ۳۰ »

تراقی جمع مکسر «ترقوه»، به استخوان‌هایی گفته می‌شود که در بالای قفسه سینه و بین گودی گلو و کتف قرار دارد. این استخوان در هر دو طرف گلو (راست و چپ) وجود دارد. (مفردات)

رقی:

مقایس: اصول ثلاثة متباينة، احدها الصعود، و الآخر عوذة يتعوذ بها، و الثالث بقعة من الارض.

بلی، هنگامی که جان به گلو برسد، و گفته شود: کیست که بتواند او را شفا دهد؟! می‌فهمد که وقت جدایی است. ساق پاهای هم می‌پیچد. آن روز به سوی پروردگارت رهسپاری.

این آیات تصویری از لحظات جان‌کندن انسان است. بَلَغَتِ التَّرَاقِيَّ کنایه از لحظات آخر جان دادن است. در آن لحظات اطرافیان حال انسان را می‌فهمند. با هم می‌گویند کسی هست که بتواند او را نجات دهد؟ راق در آن زمان دعانویسانی بوده‌اند که بر بستر محتضر حاضر می‌شدند. گمان می‌کردند آن‌ها می‌توانند شفادهنده‌ی محتضر باشند. اما خود محتضر می‌داند که دیگر امیدی به ماندن نیست، و لحظات آخر است. وقت جدا شدن از دنیا، دوستان، و نزدیکان است. در آن هنگام است که به خود می‌پیچد، چرا که جدا شدن از دنیا برایش دشوار است. در آیه‌ی ۲۰ و ۲۱ عِلَّتْ آن بیان گردید: كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ. مگر نه مرگ شیرین‌ترین لحظات برای انسانِ خداپاوار است. التَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ کنایه از دشواری سكرات موت است. و به سوی خداوند متعال رهسپار می‌گردد. همان‌طور که در آیه‌ی ۱۲ آمد: إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ قَالَ فَإِنَّ ذَلِكَ ابْنُ
آدَمَ إِذَا حَلَّ بِهِ الْمَوْتُ قَالَ هَلْ مِنْ طَيِّبٍ إِنَّهُ الْفِرَاقُ أَيُّقِنَ بِمُفَارَقَةِ الْأَحِبَّةِ.

الكافی، ج ۳، ص ۲۵۹

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) جابر گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی این آیات: وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ، وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ، پرسیدم. فرمود: «منظور، انسان است که هنگامی که مرگش فرا رسد»، می‌گوید: «آیا درمانگر و طیبی وجود دارد؟ و به جداشدن از دوستان یقین پیدا می‌کند».

الباقر (عليه السلام) - وَالتَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ التَّقَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ.

الكافی، ج ۳، ص ۲۵۹

در این روایت التفات ساق به ساق پیچیده شدن دنیا با آخرت معنا شده است. احتمالاً مراد حضرت یکی شدن دنیا و آخرت باشد؛ که تعبیر بسیار لطیفی است.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى « ۳۱ » وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى « ۳۲ » ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى « ۳۳ » أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ « ۳۴ » ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ « ۳۵ »

مطو:

مقایس: يدلّ علی مدّ فی الشیء و امتداد.

التحقیق: (در آیه) هو السیر السریع الممتدّ.

نه باور کرد، و نه یاد خدا بود. بلکه انکار کرد و روی برگرداند. آن‌گاه با نخوت به سوی اهلس رفت. (به آن‌چه بر سرش می‌آید) سزاوار است و بسیار سزاوارش است. آن‌گاه سزاوار آن است، و بسیار سزاوارش است.

در این آیات خصوصیات اهل انکار بیان می‌گردد. او باور ندارد، دلش همان‌طور که بارها بیان شد حبّ دنیا است. و او خداوند را یاد نمی‌کند. وقتی انکار در او ریشه دوانده است، روشن است که خداوند را نیز فراموش کرده است. مفسّرین وَلَا صَلَّى را نماز نخواندن معنا کرده‌اند. بحث مبسوطی در سوره‌ی ماعون درباره‌ی صلاة مطرح شد، که در این‌جا به جهت عدم تطویل مجدداً بیان نمی‌گردد. در آیه‌ی مورد بحث نیز به نظر می‌آید مراد نماز مصطلح شرعی نباشد؛ بلکه مراد یاد خداوند باشد. اولاً به جهت ترتیب نزول سور، ثانیاً کسی که هیچ چیز را باور ندارد، فاصله‌ی بسیاری تا اعمال عبادی دارد، که چون نماز نمی‌خواند مورد عتاب واقع شود. لطفاً دقت بفرمایید.

چندین بار در سور پیشین عرض شد که تکذیب نهایت انکار است، و شخص راه هدایت را بر خود می‌بندد.

معنای اصلی **تَمَطَّى** امتداد شیء است. به همین جهت استعمال می‌شود: **يَتَمَطَّى النَّهَارُ**. و باز به همین جهت در انسان کسل و تنبل نیز مستعمل است. در آیه معنا چنین است: با سرعت راهش را گرفته و نزد اهلش می‌رود. این بی‌توجهی ریشه‌اش نخوت و تکبر است. به همین جهت مفسرین واژه را **تَكَبَّرَ** معنا کرده‌اند.

این حال و آنچه در انتظار او است، شایسته‌ی او است، چرا که خود خواسته است، و در برابر حقّ به گمان خود ایستاده است. آمدن مؤکد اولی به جهت بیان وضع بسیار ناگوار این شخص است.

به روایت زیبایی که ذیل این کریمه آمده است توجه کنیم:

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ **بُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَبُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الْآخِرَةِ**.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۲۸

(ترجمه از بنده نیست) حضرت عبدالعظیم حسنی می‌فرماید: از امام جواد (علیه السلام) درباره‌ی این آیات **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** پرسیدم. و ایشان فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: «خیر و نیکی دنیا از تو دور باد! خیر و نیکی آخرت از تو دور باد».

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى « ٣٦ » أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى « ٣٧ » ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى « ٣٨ » فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى « ٣٩ » أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى « ٤٠ »

سدى:

مقاييس: يدلّ على إهمال و ذهاب على وجه. (در آیه) أى مهملاً لا يؤمر و لا ينهى.

التحقيق: هو الحركة الى جانب من دون فكر و تدبير و نظم صحيح.

مرحوم مصطفوى در آیه دقت معنایى شایسته‌ای دارند، تصویر از کتاب التحقيق ايشان ضميمه می شود:

أَحْسَبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى - ٣٧ / ٧٥ .

السُدَى أصله سُدُوٌّ أو سُدُوٌّ، إسم مصدر من السَّدُو، وحال من ضمير الإنسان، وهو في المعنى كالصفة، فيقال: جئت رَكْضاً.

ومصدرٌ منكرٌ حالاً يقعُ بكثرةٍ كَبَغْتَهُ زَبْدٌ طَلَعُ

أَي مَبَاغِتاً.

يُرَادُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَا يُتْرَكَ وَهُوَ عَلَى حَالَةِ السُّدَى، أَي أَنْ يَتَحَرَّكَ وَيَعْمَلَ مِنْ دُونِ فِكْرٍ صَحِيحٍ وَتَدَبُّرٍ وَتَعَقُّلٍ فِي أُمُورِ حَيَاتِهِ وَمَبْدَأِهِ وَمُنْتَهَاهُ، وَهُوَ لَا يَدْرِي مَا يَفْعَلُ وَمَاذَا يَكْسِبُ وَإِلَى أَيِّ مَقْصَدٍ يَسِيرُ.

ولا يصحّ التفسير بالإهمال:

فأولاً - أنه خلاف الأصل في المادّة.

وثانياً - أنّ المشتغل بالأُمور الدنيويّة وتدبير جريانه حياته الدنيا: لا يقال عرفاً إنّه مهمل، ولو كان غير متوجّه إلى المبدأ والمعاد.

وثالثاً - إنّ المعنى المذكور أدقّ وأشمل للموارد المقصودة كلّها، بل ويشمل كلّ

فرد من مؤمن أو غيره، ليس له في أموره محاسبة ولا مراقبة ولا برنامج صحيح منظم في سلوكه إلى الله تعالى.

والمراد من تركهم: إدامة تلك الحياة بأن تدوم حياتهم على حالة السُدَى، فإنهم يعملون في جريان أمرهم على هذا المبنى، وحسابهم (بمعنى الاختبار والدقة = رسيدگی) هذا باطل: فإن أساس وجودهم ليس فيه اقتضاء الدوام، وهو مستحدث من مادة ضعيفة محدودة، فكيف يجوز لهم الغفلة عن تحوّل حالاتهم ومحدودية زمان برنامجهم وانتقضائه. وإلى هذا المعنى أشار تعالى بقوله:

أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ مِمَّنْ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى .

* * *

انسان می‌پندارد که رها شده است؟! آیا نطفه‌ای از منی که (در رحم) ریخته می‌شود نبود؟! سپس به خونی بسته تبدیل شد، بعد (خداوند) خلقتش را کامل نمود. آن‌گاه از او مرد و زن را پدید آورد. (چنین خدایی) نمی‌تواند مردگان را زنده کند؟!!

این آیات جمع‌بندی سوره‌ی قیامت است. به روشنی بیان می‌شود اگر قرار بر دشواری برای خدا باشد، خلقت ابتدایی انسان که از مایعی بی‌ارزش بود دشوارتر بود. سیرِ خلقت ابتدایی موجودات از جمله انسان آن قدر پیچیده و قابل تأمل است، که هیچ عاقلی در زنده شدن مردگان تشکیک نخواهد کرد.

آیه‌ی ۳۶ (أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) آیه‌ی بسیار مهمی در این سوره می‌باشد. انسان رها نشده است، از ابتدای خلقت تا نهایتش با برنامه‌ی دقیق الهی است. حتی لحظه‌ای بی‌برنامه و قضای الهی پیش نرفته است. توجه به حیات

خویش و مسیری را که آمده است، مؤیدی مهم بر صحت این کریمه خواهد بود. اگر همین یک آیه برای تفکر انسان بود، انسان رشد فکری بسیاری می کرد.

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّارَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فَقُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدىً بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنَفَعَةٌ وَ لَا لِيُدْفَعَ بِهِمْ مَضْرَةٌ بَلْ خَلَقَهُمْ لِيُنْفَعَهُمْ وَ يُوَصِّلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۲۸

(ترجمه از بنده نمی باشد) محمدبن عماره از پدرش نقل می کند که گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: «چرا و برای چه جهتی خداوند بشر را خلق نمود؟» فرمود: «خدای تعالی بشر را عبث و بیهوده نیافریده و آنها را مهمل وانگذاشته بلکه [ایشان را تکلیف به انجام دادن عبادات فرموده و آنان را محاسبه خواهد نمود و] خلق فرمود آنها را برای اظهار قدرت خود، و ایشان را به اطاعت و بندگی خود تکلیف فرموده تا مستوجب و مستحق بهشت شوند، و خلق نفرموده ایشان را که منفعت و سودی ببرد، و یا به سبب ایشان دفع سوء و ضرری از خود بنماید، بلکه آنان را آفریده که منفعت به ایشان برساند و متنعم به نعمت های همیشگی آخرت خود گرداند.»